

## فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۶، ویژه تاریخ اسلام

### بسترهای سیاسی، اجتماعی نگارش ناسخ التواریخ

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۲/۲۲

مریم حیدری\*

#### چکیده

محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر از مورخان دربار قاجار بود که با تسلط به زبان عربی و علوم و معارف اسلامی موفق شد کتاب ارزشمند و پربرگ «ناسخ التواریخ» را نگارش نماید. این کتاب در تاریخ عمومی عالم و با تاریخ قاجاریه در نه جلد است. مؤلف از سال ۱۲۵۸ ه.ق به دستور محمدشاه قاجار و تشویق حاجی میرزا آقاسی مأمور تألیف آن شد. کتاب اول را ظرف مدت پنج سال در دو جلد تدوین کرد و به سال ۱۲۶۳ ه.ق به پایان برد. وی در عهد ناصری تألیف تاریخ قاجاریه را شروع کرد و در سال ۱۲۷۴ ه.ق آن را به انجام رسانید. بخش تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ کتاب مستقلی است که از تأسیس حکومت قاجار تا وقایع ده سال اول سلطنت ناصرالدین شاه را در برمی‌گیرد. در این راستا مقاله حاضر به بررسی «بسترهای سیاسی، اجتماعی نگارش ناسخ التواریخ» می‌پردازد. این مقاله کوششی است برای پاسخ به این سؤال که فضای حاکم در جامعه چه تأثیری در نگارش ناسخ التواریخ داشته است؟ در جامعه عصر قاجار، دولت و دربار دو رکن تفکیک‌ناپذیر بودند. در این دوره حدود دربار و دیوان مشخص نبود و بین مشاغل دیوانی و درباری مرز معینی وجود نداشت، همه نوکران شاه محسوب می‌شدند. در واقع شکل حکومتی ایران، استبدادی و آمرانه بود و این استبداد و آمریت تا پایین‌ترین سطوح دولت امتداد و بازتاب داشت. این منظر سبب شده است تا سپهر تاریخ را تنها در مدح و ستایش سلطان و صاحبان قدرت و پذیرش بی‌چون‌وچرای قدرت آنان بداند و متأثر از این بینش، آثار او وقایع‌نگاری صرف سیاسی<sup>۱</sup> نظامی باشد که اجتماع و مردم در آن بازتابی ندارد. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و گردآوری اطلاعات از طریق فیش‌برداری صورت گرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** ناسخ التواریخ، لسان‌الملک سپهر، دربار قاجار، نظام حکومتی، تشکیلات اداری، حکومت استبدادی، پادشاه.

\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (ع).

## مقدمه

هر بشری در هر مرحله از تاریخ در جامعه‌ای زاده شده و آن جامعه، شخصیت او را از نخستین سال‌های زندگی می‌سازد. زبان و محیط هر دو در تعیین طرز فکر وی مؤثر است و نخستین اندیشه‌هایش از دیگران به او می‌رسد. فرد مجزا از جامعه، بی‌فکر و بی‌زبان خواهد بود. از این منظر دانش مورخ، دارایی شخصی و اختصاصی وی نیست؛ افراد نسل‌ها و کشورهای مختلف، بسیار در گردآوری آن سهم داشته‌اند. کسانی که مورخ، اعمالشان را مطالعه می‌کند تک و مجزا نبودند و در خلأ عمل نمی‌کردند؛ اعمال آنان در بافت و در پیشینه جامعه‌ای در گذشته است. بدین قرار، مورخ فردی از افراد بشر و همچون دیگر افراد، پدیده‌ای اجتماعی و محصول و سخنگوی آگاه یا ناآگاه جامعه‌ای است که بدان تعلق دارد و در این مقام است که با امور واقع گذشته تاریخی سروکار پیدا می‌کند. (کار، ۱۳۷۸، صص ۶۰-۶۵)

تاریخ ارزشمند هنگامی نوشته می‌شود که بینش مورخ از گذشته با بصیرت مسائل حال روشن شده باشد. حقیقت این است که نمی‌توان کار مورخ را کاملاً فهمید یا قدر نهاد، مگر اینکه دیدگاهی را که اساس برداشت او بود دریابیم. دوم، اینکه این دیدگاه خود ریشه در پیشینه اجتماعی و تاریخی دارد. مورخ پیش از آنکه شروع به نگارش تاریخ کند، خود محصول تاریخ است. (کار، ۱۳۷۸، صص ۶۷-۷۰) اگر لحظه‌ای فرد مورخ را رها کرده به آنچه می‌توان روند کلی تاریخ‌نویسی نامید، بپردازیم به‌غایت روشن خواهد شد که مورخ تا چه حد محصول جامعه خویش است؛ بنابراین باید پیش از مطالعه تاریخ، به مطالعه مورخ بپردازیم و پیش از مطالعه مورخ، محیط تاریخی و اجتماعی او را بررسی کنیم. مورخ یک فرد و نیز محصول تاریخ و جامعه است. (کار، ۱۳۷۸، صص ۷۴-۷۶) با این اساس برای

فهم تاریخ باید مورخ و دیدگاه‌های او را شناخت و چون این نگرش‌ها محصول تاریخ و جامعه است، مورخ نمی‌تواند خود را از قید محیطی برهاند که در آن زیست می‌کند، بلکه می‌کوشد با ابزارها و امکانات عصر خود گذشته را درک کند. به همین دلیل، بررسی و نگرش رخداده‌ها به صورت کاملاً عینی امکان‌پذیر نیست. (ملائی توانی، ۱۳۸۶، ص ۲۸)

تاریخ‌نگار نیز همواره از دریچهٔ زمان حال و در پرتو نورافشانی‌های وضعیت کنونی به نگارش می‌پردازد. هر عصر و هر نسل از زاویهٔ نگاه خود به تاریخ می‌نگرد و تاریخ می‌نویسد تا به پرسش‌ها و دغدغه‌های عصر خود پاسخ گوید. از همین رو مورخان همواره تحت تأثیر فضای علمی، سیاسی، فکری و فرهنگی روزگار خود قرار دارند و از همان دریچه به نگارش تاریخ می‌پردازند. (ملائی توانی، ۱۳۸۶، ص ۲۴) به عبارتی تاریخ‌نگاری بازتابی از ساختار جامعه در عهود مختلف و چگونگی تحول و تداوم این ساختار شمرده می‌شود. تاریخ‌نگار ضمن اینکه نوع نگرش و بینش جامعه و به اصطلاح تاریخ‌نگری هر عهد و دوره‌ای را در خود دارد، تحول و تداوم ساختاری جوامع را بازمی‌نمایاند. بدون شک میان عصر حیات مورخ و تاریخ‌نگاری او ارتباط مستقیمی وجود داشته است؛ از این‌رو روشن کردن ارتباط میان دوران زندگی مؤلف و اوضاع حاکم بر آن و شیوه تاریخ‌نگاری او نیز نکته مهمی است. (رضوی، ۱۳۸۵، صص ۶-۷) به‌طور کلی برای اینکه تاریخ‌نگاری یک مورخ را بررسی کنیم؛ ابتدا باید جامعه‌ای را که مورخ در آن زندگی می‌کرده، به‌خوبی درک و شناخته شود و تأثیراتی که جامعه بر مورخ گذاشته بررسی شود. از این‌رو در ابتدا ساختار حکومت قاجاریه بررسی می‌شود. در این راستا اشاره‌ای کوتاه به‌نظام حکومتی قاجار می‌شود؛ سپس به جامعه‌شناسی حکومت استبدادی پرداخته؛ همچنین در این پژوهش تشکیلات اداری حکومت قاجار مورد تحقیق قرار گرفته و در پایان کتاب ناسخ التواریخ و تاریخ‌نگاری آن ارائه شده است.

## ۱. ساختار حکومت قاجاریه

### ۱-۱. پیشینه ایل قاجار

قاجاریه، طایفه‌ای از ایلات ترک بودند؛ (دنبلی، ۱۳۸۰، ص ۱۹) که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به ایران آمدند و در حدود ارمنستان ساکن شدند. این قبیله، در روی کار آمدن دولت صفویه نقش بسزایی داشتند. اگرچه پادشاهان صفوی، رؤسای قاجار را به دربار سلطنتی اصفهان دعوت کردند اما ایلات آن‌ها را با احتیاط پراکنده و متفرق ساختند. عده‌ای را برای محافظت از مرزهای شمالی به گرجستان فرستادند؛ عده‌ای را برای جنگ با تارتارها عازم خراسان کردند و گروهی را نیز برای دفاع از شهر استرآباد در مقابل ترکمن‌های محلی به مازندران گسیل داشتند. گروه نخست با افشارهای شمالی متحد شد؛ گروه دوم از صحنه تاریخ محو شد؛ سومین گروه به دودسته یوخاری‌باش (بالائی) و اشاقه‌باش (پایینی) تقسیم شد؛ دسته اول در حوضه علیای رود گرگان و دسته دوم در حوضه سفلی آن رود ساکن شدند و بلافاصله پس از سقوط سلسله صفوی دوباره به صحنه آمدند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۳۴۷؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص ۴۷؛ سایکس، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۹۹؛ شمیم، ۱۳۷۸، ص ۲۱)

فتحعلی‌خان قاجار، رئیس تیره اشاقه‌باش بود که هنگام سلطنت شاه‌طهماسب دوم به خدمت او پیوست و به مقام سپهسالاری رسید؛ اما طولی نکشید که به تحریک نادر کشته شد. محمدحسن خان فرزند وی، در تمام مدت زمامداری نادر، در صحرای ترکمن متواری بود (شمیم، ۱۳۷۸، صص ۲۳-۲۵) و پس از کشته شدن نادر، یکی از مدعیان سلطنت شد؛ چنانچه در زمان کریم‌خان، به فرمان خان زند، فرزند محمدحسن خان، آغامحمدخان، روانه شیراز شد. وی پس از مرگ کریم‌خان از شیراز گریخت و خود را به گرگان رسانید و با استفاده از هرج و مرج این دوران، مازندران و گیلان را تصرف کرد و مشغول

زدو خورد با جانشینان کریم خان گردید و پس از غلبه بر لطفعلی خان و انقراض سلسله زندیه، سلسله قاجاریه را تأسیس کرد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳، صص ۱۳۵۲)

#### ۱-۲. نظام حکومتی قاجار

نظام حکومت در دوران قاجار دنباله سلطنت استبدادی دوران گذشته بود و دارای همان ماهیت و ویژگی‌هایی بود که با مختصر تفاوتی در دوره‌های مختلف ایران در رژیم سلطنتی کشور به چشم می‌خورد. شاه ظل الله، شاهنشاه یا شاه شاهان، قبله عالم، جم جاه، انجم سپاه، قدر قدرت و ملک صولت و مالک جان و مال و ناموس رعایا محسوب می‌شد. (ورهرام، ۱۳۸۵، ص ۸۸) توصیف سرجان‌ملکم از نقش پادشاه در ساختار قدرت قاجار، قابل توجه است. وی در این باره می‌نویسد: پادشاه ایران از جمیع سلاطین عالم به رعایا مطلق‌العنان تر و مقتدرتر بود، به این دلیل که از زمان قدیم بر این روش بود، حکم پادشاه همیشه قانون ملک بوده است و هیچ چیز مانع اجرای حکم او نشده است. وی در ادامه می‌نویسد: «قاعده‌ای است در مردم این ملک که پادشاه هر چه بخواهد می‌تواند بکند و هر چه کند بر او بحثی نیست. در عزل و نصب وزراء، قضات و صاحب‌منصبان از هر قبیل و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی‌الاطلاق مختار است. سلاطین ایران در هر چه کنند بر خاندان خود، علی‌الاطلاق مختارند. می‌توانند که فرزندان خود را به خدمتی بدارند، یا در حرم پرورش دهند، یا چشمشان را بکنند، یا جانشان را بگیرند، یا هر قسم که میل یا مصلحت ایشان اقتضا کند معمول دارند.» (ملکم، ۱۳۸۰، صص ۷۲۷-۷۲۹)

پادشاه ایران خود را فوق قاعده و قانون می‌پندارد و به حکم شئون پادشاهی، خویش را قادر بر سلب ارواح و ضبط اموال هر یک از رعایا می‌داند و همچنین اگر پادشاه خود را والی علی‌الاطلاق می‌داند، لیکن اجرای احکام او را حدی معین است. در جمیع اموری که حدود شرعی بر آن تعلق می‌گیرد و پادشاه خود بنفسه یا یکی از نواب وی به فیصله آن نپردازد، رجوع به علمای شریعت شده بنا بر نص قرآن انجام می‌یابد. (ملکم، ۱۳۸۰، ص

(۷۴۱) از بیان ملکم به خوبی روشن می‌شود که شاه قاجار، تنها مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی و اداره همه امور لشگری و کشوری است. هر قدرتی از شاه ناشی می‌شود و سرانجام آن نیز، به شاه بازگشت می‌کند. همچنین گاسپار دروویل در این رابطه می‌نویسد: «در جهان عده فرمانروایانی که به اندازه پادشاهان ایران از اختیارات مطلق برخوردار باشند بسیار اندک است. در این کشور اراده پادشاه حاکم بر همه چیز است. تمام مردم ایران به شاه تعلق دارند و شاه به هر طریقی که میل دارد، با آن‌ها رفتار می‌کند. هر ایرانی به غلامی شاه مباحثات می‌کند، به طوری که عنوان قلی (برده) ضمیمه اسم بسیاری از بزرگان است. پادشاه همچنین مالک تمام ثروت‌های ایران است. گاه‌به‌گاه پادشاه از آن‌ها که ناراضی است سلب مالکیت می‌کند و اموالشان را به زبردستان خود می‌بخشد. او می‌تواند به میل خود هر دختر و زنی را به هر طبقه‌ای که تعلق داشته باشد، تصاحب کند. این اقدام نه تنها باعث تحریک و نارضایی نمی‌شود بلکه به‌سان امتیازی نیز تلقی می‌گردد.» (دروویل، ۱۳۷۰، صص ۱۸۱-۱۸۲)

بدین ترتیب، شاه مانند گذشته از قدرتی پر دامنه و مطلق‌العنان برخوردار بود. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب، تعیین و وصول مالیات با او بود. او بالاترین مرجع در نظام قضایی کشور محسوب می‌شد، اختیار مرگ و زندگی همه اتباع کشور در دست او بود. شاه در نهایت می‌توانست نسبت به مال و منال هر یک از شهروندان کشور ادعا داشته باشد. با این اختیارات شکل حکومتی ایران، استبدادی و آمرانه بود و این استبداد و آمریت تا پایین‌ترین سطوح دولت امتداد و بازتاب می‌یافت. (فوران، ۱۳۹۲، ص ۲۱۶) سرجان ملکم درباره استبداد و استقلال پادشاه می‌نویسد: «پادشاه ایران بر خویش هیچ چیز را لازم نمی‌داند. مگر مراعات ظاهر شرع، رحم و مروت و عدالت را از صفات ملوکانه می‌داند نه از لوازم همت ملوک و چون به اطاعت احکام و کمال فرمان‌پذیری مردم عادت کرده است، اگر احیاناً خلاف خواهش ببیند، متحمل نتواند شد و به همین سبب قدر و قیمت خدمتکاران صمیم و خدمات از روی خلوص عقیدت

نشانسند.» (ملکم، ۱۳۸۰، صص ۸۶۶-۸۶۷) باوجوداین، ناصرالدین شاه، نمونه ممتاز زمامداری مختار و مطلق و درعین حال واجد سیاستی قرین اعتدال به شمار می‌رفت، زیرا که وی عاری از مسئولیت و فاعل مایشاء بود و حق بی‌حدوحصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش داشت. فرزندانش استقلال جداگانه نداشتند و دور از امکان نبود که در چشم به هم زدنی به خاک پستی و یا فقر و تنگدستی فروافتند. وزیران بنا بر میل ملوکانه برقرار و یا خوار می‌شدند. فرمانروا یگانه وجود مالک‌الرقاب بود و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او داشتند و هیچ مرجع رسمی نبود که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد؛ بنابراین چه اهمیت عظیمی به شخصیت آن وجودی وابسته است که این همه حق و اختیار درید قدرت اوست. (کرزن، ۱۳۷۳، ص ۵۱۳) امین‌الدوله در خاطرات خود می‌نویسد: «هر چه در دربار تهران می‌گذشت آن بود که شاه اراده می‌کرد، این حال سلب هرگونه مسئولیت از ذمه وزراء و کارگزاران گردید، شئون و انتفاعات مقام خود را داشتند بی‌آنکه در ظهور هر عیب مؤاخذ باشند، از طرفی خاصان خلوت امرا و اکابری که پیوسته در ملازمت رکاب همایون بودند خود را به دایره سلطنت مربوط کرده، دست تصرف به مطلق مهام ملکیه باز نمودند.» (امین‌الدوله، ۱۳۴۱، ص ۲۷)

قاجاریه عقیده به حکومت استبدادی پادشاه و مقدس بودن وجود سلطان را از صفویه به ارث برده بودند. (لمبتون، ۱۳۶۲، ص ۲۶۱) موری که کتاب خود را در اوایل قرن نوزدهم نوشته است می‌گوید: «ایرانیان چون شاه را دارای فره ایزدی و ظل‌الله یا سایه خدا می‌دانند بر او ارج‌های ایزدی می‌نهند.» (موریه، ۱۳۸۵، ص ۲۱۲) فریزر نیز ماهیت حکومت مطلقه ایران را تفسیر و به این نکته اشاره می‌کند که «الناس علی دین ملوکهم»، می‌نویسد: «چون ماهیت حکومت عبارت است از استبداد و غرور و خیانت طبعاً عمال حکومت هم بدین صفات متصف می‌گردند. اعیان و مأموران عالی‌رتبه دربار مطلقاً محکوم هوی و هوس سلطان مستبدی هستند که هر قدر به وی تملق گویند و خود را در برابر او خوار و زبون کنند وی نه تحمل تلخ کامی و نه تاب‌وتوان مخالفت این‌وآن را دارد. از این‌رو

آنان نیز به نوبه خود نسبت به زبردستان خویش سنگدل و غرور و تحکم پیشه می‌کنند و این زبردستان نیز اگر بتوانند بر مردمی که از بخت بد در چنگ قدرت آنان افتاده‌اند اندکی جور و ستم کنند خشنود می‌شوند. بزرگ‌ترین اعیان ایران هرگز دمی بر جان و مال خود ایمن نیست». (لمبتون، ۱۳۶۲، ص ۲۶۱)

در مجموع، شاه در سیستم قاجار، محور و قبله عالم بود و بالاتر از او سطحی وجود نداشت و بقیه همه رعیت بودند حتی درباریان. در این سیستم تصمیم‌گیری و ساختار قدرت، نه حکم قانونی وجود دارد، نه شأن اجتماعی، نه جایگاه سیاسی و نه پایه‌های اخلاقی. ایران زمان قاجار نه اقتصادی داشت که به مردم استقلال مالی و شغلی از حکومت بدهد و نه نظام حقوقی داشت که برای آن‌ها امنیت به ارمغان آورد؛ بنابراین عامه مردم محکوم به اراده و منافع و مزاج شاهانی بودند که هر لحظه ممکن بود حکمی صادر کنند و چارچوب‌ها و ساختارها را به نفع خود تغییر دهند. اقتدارگرایی ایرانی در حدی عمق داشت که در دوره ۱۳۱ ساله قاجار، حکمرانی قاجار برای بقای خود حتی با کمک اجنبی به مخالفت با حکومت عقلانی و قانون‌گرایی و مشروطه‌خواهی پرداخت. (سریع‌القلم، ۱۳۸۹، ص ۹۰)

بنابراین حکومت قاجار حکومتی اقتدارگرا نیست، زیرا اساساً اقتداری ندارد که بخواهد اقتدارگرا باشد. قاجاریه دارای یک دولت نیست، دارای یک دربار است؛ درباری که نه نیروی نظامی مشخص، نه ارتش و نه منابع مالی قوی دارد. به همین دلیل است که آبراهامیان می‌گوید: شاهان قاجار ظل‌اللهی‌هایی بودند که حوزه اقتدارشان فقط به پایتخت محدود می‌شد؛ پادشاهانی که خود را نمایندگان خداوند بر روی زمین قلمداد می‌کردند و به همین علت آنان مجبور به استفاده از دو سیاست عمده بودند: عقب‌نشینی در موارد لازم و تفرقه‌افکنی. (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص ۵۲-۵۳) در مجموع اگر بخواهیم عنوانی برای حکومت قاجار در نظر بگیریم باید بگوییم آن‌ها حکومت پاتریمونیا ل و پدرسالار بودند و



نمی‌توان آن‌ها را به لحاظ ملاحظات مفهومی کلاسیک در علم سیاست، در دسته حکومت‌های اقتدارگرا گنجانند. همان‌طور که ذکر شد حکومت قاجار، حکومت استبدادی است؛ پس در ادامه این مبحث به جامعه‌شناسی این حکومت خواهیم پرداخت.

### ۱-۲-۱. جامعه‌شناسی حکومت استبدادی

حکومت استبدادی که مهاری بر قدرت سیاسی آن نیست آگاهانه می‌کوشد زمینه‌های فساد را در جامعه گسترش دهد، زیرا به‌وضوح می‌داند انسان فاسد شده که کنش و ذهنیتش آلوده و تباه شده است، علیه شرایطی که فساد را برای او مهیا کرده است نه می‌خواهد و نه می‌تواند اقدامی بکند. آنچه حکومت استبدادی می‌خواهد و نمی‌تواند به آن تحقق بخشد، تحت نظارت درآوردن فساد است؛ فساد فراگیر در جامعه استبدادزده هرگز بر قواعد معین و قابل پیش‌بینی شده متکی نیست، همین امر فساد را به عاملی در به زوال کشاندن قدرت اقتصادی و مشروعیت سیاسی حکومت تبدیل می‌کند. در چنین وضعیتی هیچ‌کس از فقیرترین فرد جامعه گرفته تا ثروتمندترین آنان در مقابل حاکم مستبد و نظام عظیم تحت سلطه او در امان نیست، حتی کسانی که سالیان دراز در درگاه فرمانروا کمر خدمت بسته‌اند هر لحظه ممکن است در اثر نایمی و بی‌ثباتی فراگیر نظام سیاسی جان و مال و همه هستی خود را از دست بدهند. هرگز سرمایه و ثروت‌ها به همراه صاحبانشان در مقابل تهدید و تجاوز خودسرانه قدرت خودکامه در امان نیستند و ترس از ضبط و غصب اموال و دارایی‌ها از طرف دولت بی‌مهار و حکام خودسر، کابوسی وحشتناک است که پیوسته همه اقشار جامعه را در نایمی مفرط فرومی‌برد. (گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۲۱) فریزر، درباره ماهیت حکومت استبدادی نقل می‌کند: «طرز حکومت خاصه، خلق‌وخوی دو پادشاه اخیر ایران (آغامحمدخان قاجار و فتحعلی شاه) اثر شومی در اخلاق عامه مردم داشته است. مردم بر ملک و جان خود ایمن نیستند و این ناامنی روزافزون و حس حسادت ناشی از آن ضربتی مهلک بر پیکر درستکاری و پاک‌دامنی عامه وارد کرده

است. هرکس می‌خواهد از هر راهی شده پول جمع کند خاصه از طریق غارت کردن شوربختانی که در چنگ قدرت او افتاده‌اند و مادام که حال به این منوال است هیچ بهبودی در اوضاع آن سامان پدید نخواهد آمد. چنانکه مانع عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران عدم امنیت جانی و مالی است که ناشی از این ماهیت حکومت است. این امر همیشه مانع از کار و کوشش است زیرا کسی حاضر به کاری نیست که ساعتی دیگر از ثمره آن ممکن است محروم شود.» (لمبتون، ۱۳۶۲، صص ۲۶۱-۲۶۲)

این ناامنی، ثبات و پایداری اقتصادی را از بین برده است؛ ثبات اقتصادی وقتی زمینه می‌یابد که به‌طور مثال موضوع مالکیت، رابطه کار و سرمایه، شیوه و مناسبات تولید و مبادله، سازگاری سیاست و اقتصاد، ایدئولوژی اقتصادی و غیره توسط قانون تعیین و به‌طور واقعی کارکرد داشته باشد. در صورتی که در حکومت و جامعه بی‌ثبات و ناایمن اصلاً قانون و برنامه اقتصادی وجود عینی ندارد. از این رو باعث ثبات اقتصادی نمی‌شود و صرفاً هرج و مرج اقتصادی پررونق است. از طرفی اقتدار سیاسی نظام خودکامه امری متناقض و بنابراین ماهیتاً بی‌ثبات است. (گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۲۲) چراکه حاکم مستبد تابع قانون نیست. اصلاً قانونی وجود ندارد که او تابع قانون باشد، بلکه به اصطلاح قانون (به بیان دقیق‌تر فرمان) وابسته به اراده و میل دلخواه و نیز تابع منافع و تعابیر شخصی اوست. قدرت سیاسی ماهیتی اجتماعی دارد و نمی‌توان با خودکامگی شخصی، ثبات پایدار و امنیت دائمی را برقرار کرد. سیاست در حکومت استبدادی متکی به توطئه و دسیسه‌چینی است و بر قانون تکیه ندارد. بدین ترتیب سیاست در این حکومت پیش‌بینی‌ناپذیر، غیرقابل کنترل و معرف بی‌ثباتی و ناامنی است. (قاضی مرادی، ۱۳۷۸، صص ۴۳ ° ۴۸)

این ناامنی و بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی، پیامدهای هولناکی برای کل جامعه و نظام دارد. به طوری که در این جامعه، فرو پایه‌ترین افراد هر لحظه ممکن است به دست حاکم مستبد یا عوامل او به بالاترین منزلت‌های اجتماعی و اقتصادی برسند و حتی وزیر

شوند و برعکس در چشم به هم زدنی مورد غضب حاکم قرار گیرند و از اوج عزت به حضيض ذلت فرو غلتند و حتی جان خود را نیز از دست بدهند. علاوه بر این در جامعه استبدادزده بی‌اعتمادی جایگزین عشق و دوستی می‌شود. در واقع بنیاد اساسی سرمایه اجتماعی، اعتماد دینی و ذهنی میان افراد و گروه‌های جامعه است. هنگامی که اعتماد در کار نباشد سرمایه اجتماعی وجود نخواهد داشت. شاید یکی از مهم‌ترین علل فقدان سرمایه اجتماعی، حاکمیت استبدادی است. در این جامعه «فردیت» انسان‌ها تحقیر و نابود شده است و در عوض انسان‌ها به سیمای توده‌های بی‌شکل و فاقد هویت منسجم درمی‌آیند. در نتیجه باری‌به‌هرجهت، ناامید، متلون، دمدمی مزاج و خودمدارند. پیامد دیگر ناایمنی و بی‌ثباتی، ترس و وحشت فراگیری است که همه جامعه استبدادزده را فرامی‌گیرد. (گودرزی، ۱۳۸۸، صص ۲۲-۲۳) به تعبیر برنارد لوئیس انعکاس و بازتاب این ترس و هراس را حتی می‌توان در ساخت خانه‌ها و اقامتگاه‌های سنتی مشاهده کرد؛ دیوارهای بلند و بدون پنجره، ورودی‌های تقریباً پنهانی در کوچه‌های تنگ و باریک و پرهیز از نمایش هرگونه نشانه ثروت. (لوئیس، ۱۳۸۴، ص ۲۲۸) بی‌دلیل نیست که این همه گنج‌های پنهان در سرزمین ما در سراسر شهرها و روستاها پنهان شده و هر از چند گاهی کشف می‌شود. همه این‌ها در اثر ناایمنی و ترس فراگیر از حکومت‌های غاصب استبدادی و تاراج غارتگران بوده است. (گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۲۳)

بدین ترتیب، دگرنمایی، به معنای پوشیده داشتن اعتقادات و کردار واقعی خود و پابندی دروغین و ریاکارانه به اعتقادات و کردارهایی که در شرایط معین انسان را از خطر استبداد مصون نگاه می‌دارد از جمله دیرپاترین خصایص مردمان گرفتار استبداد است. دو علت مهم این دگرنمایی، حکومت استبدادی از یک‌سو و تحمیل برداشت‌های ایدئولوژیک دین رسمی که مروج آن حکومت بود از سوی دیگر. کنشگر در وضعیت استبداد به تظاهر و دروغ‌گویی دچار می‌شود، به‌طور مثال در برابر فرمانروای مستبد به صورتی ریایی «بله‌قربان‌گو» و «متملق» است و در غیاب سرور مستبد و به اصطلاح پشت سر او «خود

موجود» خویش را نشان می‌دهد و به بدگویی و ناسزاگویی از او می‌پردازد. به عبارت دیگر کنشگر دچار چندپارگی شخصیتی می‌شود. شخصیت او فاقد انسجام، یکپارچگی و ثبات است. فقدان آینده‌ای روشن و قابل پیش‌بینی کنشگر را از «خود دلخواهش» دور می‌سازد و او را در خود خیالی که غرق در نوستالژی غمگنانه گذشته و یا در آن‌سوی مدینه فاضله‌ای در آینده‌ای مبهم است، فرومی‌برد. (گودرزی، ۱۳۸۸، صص ۲۳-۲۴)

### ۱-۳. تشکیلات اداری حکومت

در جامعه عصر قاجار، دولت و دربار (به اصطلاح آن زمان «دَر خانه») دو رکن تفکیک‌ناپذیر بودند. (ورهرام، ۱۳۸۵، ص ۹۳) در دوران زمامداری آغامحمدخان بنیان‌گذار سلسله قاجار تشکیلات دیوانی متشکل از مجموعه شاه و عده بسیار معدودی لشکر نویس و مستوفی بود. در دوران فتحعلی شاه و دیگر پادشاهان قاجار که کلیه امور را، خود رهبری می‌کردند، به تدریج تشکیلات دیوانی توسعه بیشتری یافت. از این دوره به بعد تشکیلات دیوانی و اداری عبارت بودند از: صدراعظم، مستوفی‌الممالک، صاحب دیوان، معیرالممالک، خطیب‌الممالک و منجم‌باشی. این تشکیلات در دوران فتحعلی شاه و هم‌زمان با آغاز اصلاحات در تشکیلات کشوری و سازمان‌های اداری به تدریج تغییر می‌یابد و به صورت «وزارت دربار اعظم» و «دولت» گسترش می‌یابد. دربار شاه، سازمان دولت یا دیوان‌خانه را در بطن خود داشت و از ولیعهد و شاهزادگان و زنان حرم و صدراعظم و یا وزیر اعظم و دیگر وزیران و مستوفیان و ایلچیان و خواجه سالاران و نسق‌چیان و غیره تشکیل شده بود. (ورهرام، ۱۳۸۵، صص ۹۳-۹۴) در واقع در دوران قاجاریه، حدود دربار و دیوان مشخص نبود؛ یعنی بین مشاغل دیوانی و درباری مرز معینی وجود نداشت، همه نوکران شاه محسوب می‌شدند و رابطه خصوصی با شاه داشتند و در نتیجه خدمت به شاه خدمت به دولت دانسته می‌شد. مقصد شاه و رجال رسیدن به مقام و ثروت بود و هیچ‌گونه برنامه اصولی و یا سیاست مشخصی برای اداره امور کشور وجود نداشت. قدرت شاه وابسته به

عواملی بود که کاملاً در حیطه اختیار او قرار نمی‌گرفت. بسیاری از تصمیم‌های وی نیز بر اساس موازین از قبل تعیین شده، گرفته می‌شد. از همین رو، اگر شاه را کاملاً آزاد و خودمختار بیندازیم، رفتار و تصمیم‌هایش مفهوم نخواهد داشت؛ بنابراین در شناختن شاه و داوری درباره رفتار او و کارگزارانش باید کل نظام سیاسی و اجتماعی آن دوران را در نظر گرفت. (اتحادیه، ۱۳۷۵، صص ۵۴۱ - ۵۴۲)

دربار یا درخانه عبارت بود از: مجموعه شاه و صدراعظم و عده بسیار معدودی نویسنده و منشی اما به همان نسبت که مرور زمان در افزایش قدرت و اختیارات سلطنت تأثیر بخشید و به همان نسبت که بر تعداد شاهزادگان افزوده شد، شکوه و جلال و تفصیل دربار تهران و دربارهای شاهزادگان در شهرستان‌ها نیز افزایش یافت و در حد خود رو به کمال رفت. درباریان، یا به اصطلاح آن زمان نوکران شاه، از صدراعظم گرفته تا آبدار باشی و مأمور اسطبل شاهی، خدمت در دربار را برای خود افتخاری بزرگ می‌شمردند و در نزد مردم کوچه و بازار انتساب خود به دربار و شغل نوکری در خانه را وسیله تفاخر و احياناً گاهی وسیله زورگویی و تعدی قرار می‌دادند و چه بسا که یک نوکر ساده آبدارخانه سلطنتی، خود را در جامعه و نزد مردم از ملک‌التجار و رئیس صنف و امثال آن محترم‌تر و باشخصیت‌تر می‌پنداشت. (شمیم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۳)

در کنار خیل عظیم نوکران شاه که روزبه‌روز بر جمعیت آنان افزوده می‌شد، حرم‌سرای عجیب و افسانه‌ای پادشاه عصر قرار داشت که مجموعه‌ای از زنان عقدی و صیغه و کنیزان و غلامان و خواجه‌سراها بود. بدیهی است که هریک از زنان عقدی شاه پیشکار و مباشر و ناظر خرج و عده زیادی پیشخدمت و مستخدم مخصوص به خود داشت و زنان دیگر نیز به همین ترتیب و برحسب شأن و مقام و درجه عزت و اعتبار خود در نزد شاه از این‌گونه مزایا برخوردار بودند. در شهرستان‌ها، به‌ویژه مراکز ایالات بزرگ چون تبریز، شیراز، اصفهان، مشهد و کرمان، هر شاهزاده‌ای که عنوان فرمانفرما و ولایات

داشت - به شیوه و روش پدر تاجدار خود - حرم‌سرا و دستگاه مفصل وابسته به آن، به راه انداخته بود و بدان وسیله اعتبار مقام سلطنت و حشمت و جلال شاهزادگی را حفظ می‌کرد. (شمیم، ۱۳۷۸، صص ۳۱۳-۳۱۴) در این رابطه جان فوران می‌نویسد: «در قلمرو سنتی دولت، فتحعلی شاه و ناصرالدین‌شاه حرم‌سرای بزرگی داشتند. زنان حرم‌سرای شاه، نفوذ زیادی در دربار اعمال می‌کردند و شاهدخت‌ها از طریق ازدواج با حکام، مقام‌های دولتی، روحانی و سایر مقام‌های بلندپایه، بر دامنه نفوذ خود بر دربار می‌افزودند. در رأس دستگاه دیوانسالاری، هر مقام و اداره به صورت ملک خصوصی دارنده مقام تلقی می‌شد، رهبری دیوانسالاری به دست خانواده‌های معدود حاکم افتاده بود و اینان سخت با یکدیگر هم‌چشمی و رقابت می‌کردند.» (فوران، ۱۳۹۲، صص ۲۱۶-۲۱۷) گفتنی است دربار قاجاریه با آن جلال و شکوه، کانون فساد و مرکز توطئه‌چینی و در حقیقت منبع و منشأ بسیاری از مفاسد آن عصر بود. شواهد و دلایلی هست که نشان می‌دهد نه تنها شاهزادگان درجه اول و درجه دوم (عموها و بنی اعمام و برادرزادگان سلطان وقت) در عزل و نصب‌ها و تقسیم مقامات کشوری و لشکری و مناصب درباری دخیل و ذینفع بودند، بلکه حرم‌سرای شاه نیز در بندوبست‌ها و تغییرات دربار و حتی عزل و نصب بعضی از نوکران عالی‌رتبه شاه سهم بسزایی داشت. (شمیم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۴) بدین ترتیب دربار در دوره قاجار بر الگوی دوره صفویه گسترش یافت. توسعه حرم‌سرا در دامن زدن به این گسترش نقش زیادی داشت. حرم‌سرای شاه مجموعه‌ای از زنان متعدد شاه و کنیزان و غلامان و خواجه‌سراها و پیشکاران و مباشران و کنیزان و زنان بود و همگام با آن افزایش عمل‌های تشریفات، خدمتکاران<sup>۱</sup> که هر یک کاری مخصوص داشتند<sup>۲</sup> و غلامان کشیکچی از عوامل این توسعه بودند. در این دوره رؤسای کلیه دوایر دربار از شاه فرمان می‌برده‌اند و بعضی دوایر کوچک‌تر نیز از رؤسای سایر بخش‌ها تبعیت می‌کرده‌اند. (قریشی کرین، ۱۳۹۱، ص ۲۳۲)

سیمایی که از شاه در خاطرات رجال ترسیم شده جالب توجه است. اعتمادالسلطنه که به شاه نزدیک بود، وی را، به طنز، گاه به شمع و خودش را به پروانه تشبیه می‌کند و در عین حال او را مسئول عمده خرابی کشور می‌داند و به نکوهش پاره‌ای از اعمال او و اطرافیانش می‌پردازد. (اتحادیه، ۱۳۷۵، ص ۵۴۲)

میرزا علی‌خان امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود تحت عنوان «سیمای ناصرالدین‌شاه» چنین می‌نویسد: «این خلقت تمام و شخص کامل که با جوانی و سلطنت، متعبد و پارسا بود، پس از عزل و فنای میرزا تقی‌خان، دستخوش متملقین درباری و پیشخدمتان و اصحاب خلوت شد که برای حصول یک مقصود نالایق و تحصیل یک مبلغ بی‌مقدار به‌گزاف و مبالغه، پایه تملق را از اندازه بیرون می‌بردند و به نیت فتح‌الباب مداخلات خودشان به کارهای مملکتی، شاه را به تصرفات مستبدانه در امور دولت تحریص می‌کردند». (امین‌الدوله، ۱۳۴۱، ص ۱۵) در جای دیگر می‌نویسد: «بالجمله شاه (ناصرالدین‌شاه) را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی، مجیز‌گویی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربت خود را بر تمام مردم ارجح می‌دید و رفته‌رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست. خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند در این هنگام که رئیس کل و صدراعظم مستقل در کار نبود (بعد از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت) نفوذی در کار و تصرفاتی در امور یافته، خود را با شاه هم‌زانو می‌دیدند و با اکابر و وزرا هم‌تراز می‌دانستند». (امین‌الدوله، ۱۳۴۱، ص ۲۴)

در رابطه با این محیط چاپلوسی حاکم بر دربار، کرزن در کتاب خود تحت عنوان «ایران و قضیه ایران» می‌نویسد: «منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آن درجه حائل است که شاه هیچ‌وقت در یک شام رسمی حضور نمی‌یابد و یا با اتباع خود بر سفره واحدی صرف طعام نمی‌کند، مگر در یک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانواده خویش در جشن نوروز شرکت می‌نماید اما رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین

وزیران که در پیشگاه شاه معمول می‌دارند ابراز اطاعتی بنده‌وار و ستایش تملق‌آمیز است. رسم عمومی خطاب که حتی صاحبان عالی‌ترین مقامات به کار می‌برند، «تصدق قبله عالم گردم» است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را بازگوید و یا اندرز بی‌غرضانه‌ای عرض کند. وزیران امور خارجه شاید تنها منبعی بشمار آیند که شاه شرح وقایع را چنانکه هست از زبان ایشان می‌شنود و یا به دلالت بی‌پیرایه شاید مبنی بر غرض ایشان اعتنا می‌نماید. (کرزن، ۱۳۷۳، ص ۵۲۶-۵۲۷) در این میان حسین قلی‌خانی، چندان به انتقاد از ناصرالدین‌شاه نمی‌پردازد. آشکارا، ناصرالدین‌شاه نقش اصلی را در دربار ایفا می‌کرد و در کانون همه رقابت‌ها و زد و بندها قرار داشت، به‌آسانی تحت نفوذ قرار می‌گرفت و آزادی عملش محدود بود». (اتحادیه، ۱۳۷۵، ص ۵۴۲)

کار نفوذ عمده خلوت در مزاج شاه و مداخلات آنان در امور مملکت به پایه‌ای رسید که در اواسط سلطنت ناصرالدین‌شاه، وجود آبدار شاهی موجب ترس و وحشت یکی از متنفذترین رجال دربار ناصرالدین‌شاه گردیده بود. (شمیم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۴؛ امین‌الدوله، ۱۳۴۱، ص ۲۵) علاوه بر عمده خلوت، چنان‌که اشاره شد، هم‌خوابه‌های متعدد شاه نیز در مزاج او نفوذ داشتند و این نفوذ در عصر ناصرالدین‌شاه که مردی عاشق‌پیشه و شهوت‌ران بود، بیشتر و زیان و آسیب آن شدیدتر بود. محمدشاه قاجار، علاوه بر آن که حلقه بندگی حاجی میرزا آغاسی صدراعظم مراد و مرشد خود را به گردن گرفته بود، توصیه‌های ملکه یعنی مهد علیا را می‌پذیرفت و به خواسته‌های او ترتیب اثر می‌داد. نفوذ مهد علیا بر مزاج فرزندش ناصرالدین‌شاه یکی از علل مهم نابودی میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. (شمیم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵)

در برابر خیل درباریان و نوکران شاه، عده‌ای از رجال سیاسی نیز بودند که یا به سابقه وطن‌دوستی و اصلاح‌طلبی و یا در نتیجه مشاهده از دست رفتن منافع خود، گاهی در مقام مبارزه با نادرستان و خطاکاران برآمده و قهرا و شاید علی‌رغم میل باطنی خود، به



میدان دسته‌بندی‌ها و توطئه‌ها و امثال آن کشانیده شده‌اند، در میان این دسته از رجال، میرزاعلی خان امین‌الدوله (امین‌الملک سابق) بانام نیکی که در دوره‌های متناوب وزارت و صدارت کسب کرده بود و به علت برقرار کردن رابطه سببی با شاه<sup>۱</sup> و داشتن مال‌ومنال و ملک و آب، توانست در این مبارزه تا حدی پرده از روی نادرستی و خطاکاری‌های درباریان بردارد. حاجی میرزا حسین خان سپه‌سالار در آغاز کار خود می‌خواست راه و رسم امیرکبیر را در اداره مملکت دنبال کند ولی نه این رجل سیاسی و نه امین‌الدوله هیچ‌یک نتوانستند بر خیل مفت خواران و متملقین نوکرمآب دربار پیروز شوند. (شمیم، ۱۳۷۸، صص ۳۱۶-۳۱۷)

(۳۱۷)

علاوه بر این ملکم درباره آداب دربار می‌نویسد: «در هیچ خانه پادشاهی (دربار) رعایت آداب مثل پادشاه ایران نمی‌شود. حرکت بدن، وضع گفتار، طرز نگاه همه باید به‌طور مخصوص باشد. چون پادشاه به سلام عام می‌نشیند، شاهزادگان و وزرا و اعیان ملک، همه دست‌بسته، هر یک به‌جای مخصوص فراخور شأن منصب برپای ایستاده‌اند و همه نگاه‌ها متوجه پادشاه است. اگر کسی را مخاطب کند، در جواب صدایی شنیده و حرکت لبی دیده می‌شود ... اگر کسی را بطلبند، شخص مطلوب در هر چند قدم می‌ایستد چنانکه گویا خوف دارد و پادشاه مکرر حکم می‌دهد. در صحبت داشتن از خود به لفظ من تعبیر می‌کند. بلکه شاه می‌گوید؛ چنانچه شاه خواهش دارد یا شاه فرمان می‌دهد و چون وزرا و اعیان و سایر رعایا او را مخاطب کنند، قبله عالم خوانند. در اوقات مخصوص، آسمان با همه عظمت با حشمت ایرانی برابری نتواند کرد، هنگامه‌ای است در غایت شکوه و تجمل و کمال نظام و ترتیب. هیچ جزئی از اجزای حکومت چندان اعتنائی ندارند که به ملاحظه آداب و رسوم و اظهار شئون پادشاهی و دولت، در وقتی که مقصود اظهار اقتدار و

تمول سلطان باشد و به جهت این‌گونه موارد، اعیان دولت و جمعی از صاحب‌منصبان دیگر مقررند.» (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۸۱۹)

دربار شاه ایران با همه شکوه و درخشندگی که دارد، در مقام مقایسه با آنچه پیش از اغتشاشاتی که منجر به انقراض سلسله صفویه گردید وجود داشت، بسیار متفاوت است. اگر بخواهیم ریشه اغتشاشاتی را که در آن زمان روی داد جست‌وجو کنیم باید به تجمل‌پرستی فوق‌العاده و مخرب بزرگان که با تعدی به زیردستان ملازم بود، توجه نماییم. این امر موجب گردید که جمعیت زیادی از ساکنین اصفهان در حال یاس و دلسردی توسط مشتی افغانی به محاصره درآیند. البته این تنها دلیل شکست ایرانی‌ها نبود، ولی می‌توان آن را محکم‌ترین دلیل دانست. البته اگر مردم اصفهان به آن حد از ظلم و ستمی که بر آن‌ها روا می‌شد از زندگی بیزار نشده بودند به‌آسانی می‌توانستند این‌ها را از پای درآورند. (دروویل، ۱۳۷۰، ص ۱۹۲)

## ۲- کتاب ناسخ التواریخ و تاریخ‌نگاری آن

ناسخ التواریخ تألیف محمدتقی فرزند میرزا محمدعلی لسان‌الملک کاشانی است. سپهر در سال ۱۲۱۶ هـ... ق در کاشان متولد شد و از تحصیلاتی شایسته برخوردار گردید و در جوانی به دربار فتحعلی شاه‌راه یافت اما رونق کار او در زمان سلطنت محمدشاه بود. این پادشاه در سال ۱۲۵۸ سپهر را مأمور تدوین یک دوره تاریخ عمومی عالم کرد. (سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۵) سپهر پس از مرگ محمدشاه به کاشان بازگشت ولی بار دیگر به همراه ناصرالدین‌شاه به تهران آمد و از طرف شاه به لسان‌الملک ملقب شد و مجدداً مأمور تألیف تاریخ سلسله قاجار گردید. (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۳، ص ۱۳۵۷)

لسان‌الملک منشأ ایل قاجار و احوال سلاطین این سلسله را تا حوادث سال دهم سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۲۷۴ هـ) در سه مجلد نوشت و آن را ناسخ التواریخ نامید.

ناصرالدین شاه در قبال این خدمت، روستایی را در کاشان به سپهر بخشید و او را مستوفی اول لقب داد. (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۳، صص ۱۵۰۹<sup>۰</sup> ۱۵۱۰) وی قصد داشت یک دوره تاریخ عمومی بنگارد ولی فقط بنگارش شش جلد از خلقت آدم تا زندگانی امام حسین علیه السلام توفیق یافت. با درگذشت او فرزندانش عباسقلی مان سپهر و میرزا هدایت الله، توانستند کار او را ادامه دهند. عباسقلی خان سپهر ملقب به مشیر افخم، نخست شرح حال امام سجاد (ع) را نوشت و دیگران و خود او بقیه مجلدات شرح حال ائمه اطهار را به رشته تحریر درآوردند. (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۱، صص سی و هشت مقدمه) از میان آثار او تاریخ اسلام قابل استفاده است و تاریخ قاجاریه نیز به دلیل حضور وی در آن دوره و قابل لمس بودن وقایع برای او، مهم ترین بخش کتاب سپهر محسوب می شود.

قابل اشاره است که سپهر بار نگارش این کتاب را به تنهایی به دوش کشید و سختی های فراوان برای آن متحمل شد و با استفاده از منابع مختلفی که در دسترس داشت، ناسخ التواریخ را تدوین کرد. این کتاب، کتابی است بسیار بزرگ و ارزشمند و در دوره ای نوشته شده که ایرانیان تا حدودی با آثار غربی آشنا شدند. سپهر در زمانی که ترجمه آثار جدید تاریخ نویسی اروپا در ایران شدت می یافت و افق های جدید تاریخ نویسی به تدریج آشکار می شد، به تداوم تاریخ نویسی سنتی و کند شدن تحول تدریجی تاریخ نویسی مساعدت می کرد. (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳، ص ۱۳۰) به این دلیل جایگاه اصلی خود را در میان کتاب های تاریخی پیدا نکرده است. همچنین این اثر تحت تأثیر جامعه آن روز عاری از عیب و ایراد نیست. مواردی است که باید با تأمل به آن نگریست و با احتیاط بیشتری پذیرفت. برخی کاستی ها تنها خاص این کتاب نیست و تقریباً تمام فضای تاریخ نگاری ایران را مه آلود کرده است. بعضی موارد نیز با توجه به محدوده تاریخی کتاب در مقایسه با دیگر منابع عصر قاجار رنگ باخته و از یک استنتاج صحیح تاریخی عاری است.

به‌طور کلی یکی از عوامل مهم بازدارنده و یا اثرگذار در بینش و روش سپهر، ساختار سیاسی، اجتماعی و به‌طور مشخص منافع، نیازها و نگرش‌های دولت است. حضور او در دستگاه دولت قاجاریه عامل دیگری است که باعث می‌شود باوجود اشاره به برخی واقعیات تاریخی، نتواند درباره آن به‌صراحت اظهارنظر کند و در اینجا نیز ارزش‌پذیری در تاریخ‌نگاری اثرگذار می‌شود. چنان‌که وی تاریخ را برای جلب رضایت شاه و ادای دین به خاندان قاجاری نوشته است. سعی نموده از ذکر مسائلی که ارتباط چندانی به دربار نداشته خودداری نماید و به همین دلیل حول مسائل سیاسی، ذکر شورش‌ها و جنگ‌ها پرداخته و در اثر وی نشانی از احوال اجتماعی عامه مردم و زندگی آن‌ها نیست. به‌بیان‌دیگر سپهر از منظر توصیف و روایت به تاریخ می‌نگرد و منظر نگاه او جامعه و مردم نیست؛ بلکه از منظر سیاست به تاریخ نگریسته و تنها در پی ثبت و ضبط رویدادهای سیاسی و نظامی بوده است. درواقع پدیده‌های اجتماعی مبنای نگارش او قرار نگرفته است. علاوه بر این وی تاریخ را به سفارش شاه و درباریانش و به‌منظور خوشامدگویی و دریافت امتیازات و همچنین برای اظهار فضل و فخرفروشی نوشته است.

بدین ترتیب دغدغه نگارش سپهر، ثبت عملکرد پادشاهان قاجاری و توجیه جریان‌های تاریخی به نفع آنان است. او در کتابش پیوسته بر آن است که از حقوق پادشاه دفاع کند و کتاب خود را در جهت دیدگاه وی بنویسد چنان‌که برای خشنودی پادشاه قتل امیرکبیر را وارونه جلوه داده است. درنهایت اینکه پادشاه هم در قبال این خوش‌خدمتی، قریه وادقان را به‌عنوان تیول ابدی به وی واگذار کرد. بنا به آنچه گفته شد مهم‌ترین نقاط ضعف ناسخ التواریخ عبارت‌اند از: این اثر در مورد وقایع عهد آقا محمدخان و فتحعلی شاه به مناسبت دور بودن از عصر مؤلف و عدم حضور نویسنده در متن و جریان وقایع، نسبت به تواریخ هم‌عصر آن پادشاهان، ارزش درجه دوم دارد. در مورد پادشاهی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه به جهت دشمنی صدراعظم محبوب با صدراعظم‌های پیشین یعنی آقاسی و امیرکبیر و قائم‌مقام که مغضوب محمدشاه قاجار بود، نوشته‌های سپهر حداقل در مورد این

شخصیت‌ها آثار و اقوال آن‌ها چندان قابل اعتنا نیست. وی بعضی حقایق را وارونه جلوه داده و راه نهان‌کاری و موجه نمایاندن ارباب قدرت و چاپلوسی را پیمود. به بیان دیگر وی قلمش را به نفع صاحبان قدرت و ولی نعمتش می‌چرخاند. او علاوه بر شاه به صدراعظم وقت ارادت خاص دارد و ضمن توجیه اقدامات آنان، این دو را به عرش اعلی می‌برد و به تخریب و تقبیح مخالفین، دشمنان و مغضوبین دست‌گام و دولت می‌پردازد.

با تمام این‌ها، کتاب ناسخ التواریخ به لحاظ اینکه مؤلف، شاهد و ناظر بسیاری از صحنه‌ها و حوادث بود و با بسیاری از شخصیت‌های تاریخی کتاب، تماس نزدیک داشته از اعتبار زیادی برخوردار است. دسترسی نویسنده به اسناد دولتی و دربار شاهان و همچنین قلم روان و فصاحت بیان لسان‌الملک نوشته‌های او را به صورت کتاب ارزشمندی در زمینه تاریخ قاجار درآورده است و اگر در این اثر، رگه‌هایی از تردید و یا کاستی دیده می‌شود، بیشتر ناشی از اندیشه بیم جان و مصلحت طلبی و حفظ مقام است نه کمبود اطلاع و بی‌خبری از اصل ماجرا. (احمدی، ۱۳۷۹، ص ۲۷)

### نتیجه‌گیری

در مجموع نظام اقتدارگرای قاجاریه، نوعی سازمان‌دهی هرمی و عمودی داشت که با مرکزیت شخص شاه، تمامی موضوعات و مسائل کشور و سرنوشت افراد را با محوریت منافع و خواسته‌های شاه شکل می‌داد. این نوع سازمان‌دهی باعث می‌شود که فکر و تخصص و قاعده‌مندی روابط اجتماعی به حداقل خود برسد و تمامی امور در گروی مرکزیت دربار و مصالح شخص شاه قرار گیرد. فضاها، فکری، حریم‌های تصمیم‌گیری و دامنه سیاست‌گذاری با محوریت شخص شاه و آنچه به بقا و منافع او مربوط شود منحصر می‌گردد. پیامدهای مهم فرهنگی و اجتماعی شخص محور بودن نظام اقتدارگرا، از میان رفتن فردیت و تمایزات انسانی، بسط فرهنگ تملق، تعطیلی فکر و اندیشه و نقد،

کوتاه‌مدت بودن تمامی مسائل، تبعیت محض افراد، انزوای اجباری مردم، بی‌اخلاقی و بی‌اصول شدن عامه مردم، ذره‌ذره شدن جامعه، نبود شرایط یادگیری فرهنگ، حل‌وفصل اختلاف و در نتیجه اسارت فرهنگی، فکری و اقتصادی مردم جهت بقای شاه و سیستم حاکمیت اوست. این سیستم فرد را به اسارت خود درمی‌آورد و ظرفیت‌های عمومی را در اختیار دربار و شخص شاه قرار می‌دهد. با توجه به این‌یکی از عوامل مهم بازدارنده و یا اثرگذار در بینش و روش سپهر، ساختار سیاسی، اجتماعی و به‌طور مشخص منافع، نیازها و نگرش‌های دولت است. حضور او در دستگاه دولت قاجاریه عامل دیگری است که باعث می‌شود با وجود اشاره به برخی واقعیات تاریخی نتواند درباره آن به‌صراحت اظهار نظر کند. چنان‌که وی تاریخ را برای جلب رضایت شاه و ادای دین به خاندان قاجاری نوشته است. سعی نموده از ذکر مسائلی که ارتباط چندانی به دربار نداشته خودداری نماید و به همین دلیل حول مسائل سیاسی، ذکر شورش‌ها و جنگ‌ها پرداخته و در اثر وی نشانی از احوال اجتماعی عامه مردم و زندگی آن‌ها نیست.

## یادداشت‌ها

پاتریمونیا ل اغلب به «پدرسالار» یا نظام‌های سلطانی و پادشاهی ترجمه شده است. مفهوم پاتریمونیا لیسیم غالباً در تضاد با فئودالیسم روشن می‌شود. با وقوع انقلاب فرانسه، انقلابیون سه هدف را پیگیری کردند: آنان در حوزه مذهب با کلیسا، در عرصه سیاست با نظام پادشاهی و در حوزه اقتصاد با فئودال‌ها درگیر شدند، زیرا مقامات کلیسا، پادشاه و فئودال‌ها، ارکان قدرت محسوب می‌شدند. به اعتقاد وبر، تفاوت‌های غرب و شرق سبب شد تا دو نظام بنا گردد. در غرب آب زیاد و زمین، کم است؛ برعکس شرق که آب، کم و زمین، بسیار است. این مسئله باعث شد تا در مناطق غرب، استقلال و خودکفایی شکل گیرد. بر این اساس، هر منطقه، حتی با زمین‌های کوچک، استقلال یافت چون از لحاظ بهره‌برداری از آب مستقل بود و در کنار آن، فئودال‌های مستقل دیگری هم حضور

داشتند. مشکل اساسی فئودال‌ها این بود که در صورت وقوع حمله خارجی به آن‌ها نمی‌توانستند از خود دفاع کنند؛ از این‌رو فئودال‌ها تصمیم گرفتند که برای خود پادشاهی برگزینند تا به نمایندگی از آن‌ها امنیت را برقرار کند. همچنین مقرر گردید که اگر به فئودال‌ها حمله شود، هر یک از آنان نیروهایی را در اختیار پادشاه قرار دهند تا او از امنیت آنان دفاع کند؛ البته گرچه مشروعیت پادشاه به تأیید کلیسا نیاز داشت، در مقابل، پادشاه نمی‌توانست موقعیت هیچ فئودالی را به خطر اندازد؛ درحالی‌که در شرق، پادشاه، منتخب خان‌ها نبود و او می‌توانست به هر کسی قدرت دهد یا قدرت او را سلب کند؛ از این‌رو فئودالیسم غربی در شرق وجود ندارد، زیرا در شرق، شاه، نه تنها نماینده کسی نیست، بلکه فوق طبقات است. در واقع، حکومت ملک مطلق اوست و وی مقید به هیچ قانونی نیست. می‌توان گفت جامعه، قبل از قانون و دولت است؛ یعنی قانونی وجود ندارد تا شاه را محدود کند. بر اساس این برداشت از دولت، نظام پادشاهی قاجاری، «پاتریمونیال» است. (لک زایی، ۱۳۹۱، صص ۵۴-۵۵)

پسر امین‌الدوله داماد مظفرالدین‌شاه بود و پس از وفات پدر به امین‌الدوله ملقب گردید. (شمیم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۷)

## فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چ شانزدهم.
  ۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، محقق / مصحح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ج ۳.
  ۳. امین‌الدوله، میرزاعلی خان (۱۳۴۱)، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
  ۴. دروویل، گاسپار (۱۳۷۰)، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز، چ چهارم.
  ۵. سایکس، سر پرس (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون، چ هفتم، ج ۲.
  ۶. سبحانی، توفیق (۱۳۸۶)، تاریخ ادبیات ایران، تهران: زوار، چ دوم.
  ۷. سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۳۷)، ناسخ التواریخ دوره کامل تاریخ قاجاریه، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: امیرکبیر، ج ۱.
  ۸. سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۳۷)، ناسخ التواریخ دوره کامل تاریخ قاجاریه، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: امیرکبیر، ج ۳.
  ۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹)، اقتدارگرایی در عهد قاجار، تهران: نشر فرزاد روز.
  ۱۰. شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۸)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: بهزاد.
  ۱۱. شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، محقق / مصحح ناصر افشار فر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
  ۱۲. فوران، جان (۱۳۹۲)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چ چهاردهم.
  ۱۳. قاضی مرادی، حسن (۱۳۷۸)، در پیرامون خودمداری ایرانیان، تهران: ارمغان.
  ۱۴. قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳)، تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
  ۱۵. قریشی کرین، حسین (۱۳۹۱)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی ایران از آغاز دوره قاجار تا انقلاب مشروطیت، تهران: دانشگاه پیام نور.
  ۱۶. کار، ای.اچ. (۱۳۷۸)، تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی، چ پنجم.
  ۱۷. کرزن، جرج. ن. (۱۳۷۳)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بی‌جا: انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم.
  ۱۸. گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۸)، درآمدی بر جامعه‌شناسی استبداد ایرانی، تهران: مازیار.



۱۹. لک زایی، نجف (۱۳۹۱)، تحولات سیاسی، اجتماعی ایران معاصر، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ دوم.
۲۰. لمبتون، ا.ک.س. (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم.
۲۱. لوئیس، برنارد (۱۳۸۴)، مشکل از کجا آغاز شد؟ (تأثیر غرب و واکنش خاورمیانه)، ترجمه شهیار خواجهیان، تهران: اختران.
۲۲. مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۵۱)، مآثرالسلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران: ابن سینا، چ دوم.
۲۳. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۶)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
۲۴. ملکم، سرجان (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
۲۵. موریه، جیمز (۱۳۸۵)، سفرنامه جیمز موریه (سفر دوم ایران)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
۲۶. ورهram، غلامرضا (۱۳۸۵)، نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران: معین.

## مقالات

۲۷. اتحادیه، منصوره (۱۳۷۵)، «خاطرات رجال قاجار، مروری بر امور دربار و روابط درباریان»، مجله ایران نامه، شماره ۵۶.
۲۸. احمدی، حسین (۱۳۷۹)، «نقد و نظری در باب ناسخ التواریخ قاجاریه»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.
۲۹. رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، «بیش و نگرش در تاریخ‌نگاری اسلامی (مطالعه موردی تاریخ‌نگاری ابن مطهر مقدسی)»، مجله قیسات، سال یازدهم، شماره ۴۲.